

مركز  
مطالعات  
راهبردی  
تسنیم

تسنیم  
خبرگزاری  
Tasnim  
News Agency

تک‌نگاشت



# معمار قدرت، مرزبان تمدن

تحول «اسلام سیاسی» در عصر رهبری شهید آیت‌الله سید علی خامنه‌ای

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# معمار قدرت، مرزبان تمدن

تحول «اسلام سیاسی»

در عصر رهبری شهید آیت الله سید علی خامنه ای



مرکز مطالعات راهبردی خیرگزاری تسنیم

عنوان تک نگاشت:

معمار قدرت، مرزبان تمدن

تحول اسلام سیاسی در عصر رهبری شهید آیت الله سید علی خامنه‌ای

نویسنده:

علی کاکادزفولی

مسئول میز سیاست و جامعه مرکز مطالعات راهبردی خیرگزاری تسنیم

تاریخ انتشار:

فروردین ۱۴۰۵



## مقدمه

دوران رهبری حضرت آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای که با شهادت باشکوه ایشان در جنگ رمضان به اوجی نمادین پیوند خورد، فصلی متمایز در حافظه سیاسی جمهوری اسلامی و تاریخ معاصر جهان اسلام گشود. پرسش بنیادین این است که ایشان چگونه توانستند اسلام سیاسی را از تراز یک آرمان یا جنبش اعتراضی، به سطح زیست نهادی و نظام‌مند ارتقا دهند؛ به گونه‌ای که نه فقط در هیبت یک قدرت بسیج‌گر، بلکه در قامت یک اراده تمدن‌ساز با قواعد حقوقی، مفاصل حکمرانی و شبکه‌های معنایی تثبیت شود.

در دوران رهبری ایشان، اسلام سیاسی در ایران از مرحله شورانقلابی و صرفاً نفی نظم پیشین، به بلوغ عقلانیت نهادی و مهندسی قدرت عبور کرد و ضمن صیانت از روح آرمان‌خواهی، به معماری منسجمی برای اداره جامعه مبدل شد. این تحول بر سه ستون استوار است؛ نخست، تدوین متون بالادستی و سیاست‌های کلی که مفاهیم فقهی را به زبان حقوق عمومی و مدیریت کلان ترجمه کرد؛ دوم، منظومه فکری و گفتمانی ایشان که با ابداع مفاهیم، مبانی نظری اداره کشور را تبیین نمود؛ و سوم، توسعه بازوهای راهبردی، امنیتی و اجتماعی که نفوذ ایدئولوژیک نظام را در داخل و خارج تثبیت کرد.

جوهر نظری این تحول را می‌توان ولایت نهادساز نامید؛ الگویی که اسلام سیاسی را در چهارساحت بازتعریف کرد:

- ◀ فقه حکمرانی؛ فراروی اجتهاد از حجره‌ها و کتاب‌ها پیوند آن با پیچیدگی‌های روزافزون اداره نظام.
- ◀ تقنین و سیاست‌گذاری؛ تبدیل چشم‌اندازهای دینی به اسناد حقوقی و مسیرهای اجرایی برای حکمرانی حرفه‌ای.

## مرکز مطالعات راهبردی تسنیم [ ۵ ]

◀ ساختاربندی اجتماعی؛ بازتولید هویت سیاسی از طریق علم، رسانه و نهادهای مدنی متعهد به ارزش‌ها.

◀ تکوین امت مقاوم؛ ترسیم دیپلماسی فرامرزی بر پایه حمایت از مستضعفان و خلق جبهه‌ای جهانی علیه نظام سلطه.

میراث ماندگار دوران رهبری ایشان، نظامی است که اکنون با آزمونی تاریخی روبروست؛ صیانت از عقلانیت نهادی در برابر تغییرات پرشتاب نسلی و تداوم کارآمدی حکمرانی دینی بی‌آنکه به یک پوسته صرفاً امنیتی یا سنتی تقلیل یابد. این میراث، سنگ بنای نظامی است که آینده جهان اسلام در کشاکش قدرت‌های جهانی به آن گره خورده است.

تحقیق حاضر از یک روش سه‌گانه بهره می‌برد؛ نخست، تحلیل متن محور که با کالبدشکافی واژگان کلیدی رهبر شهید انقلاب، نقشه‌ی معنایی اندیشه ایشان را استخراج می‌کند؛ دوم، تحلیل ساختاری که فرآیند ترجمه آرمان‌ها به رویه‌ها و سیاست‌های کلی ابلاغی را به عنوان ابزارهای نوین مدیریت کلان واکاوی می‌نماید؛ و سوم، رهیافت تطبیقی که با هم‌سنجی روایت‌های داخلی و پژوهش‌های بین‌المللی، شبکه پیچیده نهادهای رسمی و بازوهای غیررسمی قدرت را در بازتولید هویت انقلابی بررسی می‌کند.

قبل از ورود به بحث اصلی توجه به دو نکته ضروری است؛

◀ در فرآیند نظام‌سازی، باید میان جایگاه «طراحی راهبردی و کلان» رهبری و «سطح اجرای سیاست‌ها» تفکیک روشنی قائل شد. رسالت اصلی رهبری ورود به جزئیات اجرایی نیست، بلکه نقش کلیدی او در سطحی بالاتر تعریف می‌شود؛ مدیریت تعارضات و استفاده از پشتوانه و مشروعیت الهی-سیاسی خود برای گره‌گشایی، تصمیم‌گیری قاطع و عبور دادن کشور از بن‌بست‌های پیچیده‌ی اجرایی.

◀ در این نوشتار، اسلام سیاسی فراتر از جنبشی صرفاً اعتراضی، به مثابه یک پروژه کلان تمدنی تعریف می‌شود. رسالت اصلی این پروژه، خارج کردن ارزش‌های دینی از عرصه تئوری و تبدیل آن‌ها به ساختارهای ملموس دیوان‌سالاری، موازین حقوق عمومی و الگوهای حکمرانی کارآمد است.

## منطق گذار از جنبش انقلابی به نظم نهادی

شهید آیت‌الله خامنه‌ای با عبور از چالش‌های نظری موجود، الگوی نهادمندی انقلابی را به مثابه راهکاری برای حفظ اصالت نظام در مواجهه با اقتضات دولت مدرن صورت‌بندی کردند که در محورهای زیر قابل واکاوی است؛

### ✦ اسلام سیاسی و چالش ورود به نظم نهادی

در سیر تطور تاریخی جنبش‌های بیداری اسلامی، گذار از مرحله مبارزه و اپوزیسیون به مرحله دولت‌سازی و حکمرانی همواره نقطه عطفی بحران‌ساز بوده است که می‌توان از آن با عنوان چالش ورود به نظم نهادی یاد کرد. در ادبیات دانشگاهی سرنوشت این گذار غالباً در قالب دو کلان‌روایت متناقض تحلیل می‌شود. گروهی از پژوهشگران با طرح ایده «غروب اسلام‌گرایی» معتقدند که این جنبش‌ها به محض تقابل با پیچیدگی‌ها و الزامات بروکراتیک دولت مدرن، کارآمدی و هویت آرمانی خود را از دست داده و به بن‌بست می‌رسند. در مقابل، گروهی دیگر از نظریه‌پردازان، ایده «پسااسلام‌گرایی» را مطرح می‌کنند و بر این باورند که جریان‌های دینی برای بقا در عرصه حکمرانی، دچار فرسودگی شده و ناگزیرند با عقب‌نشینی از ادعاهای حداکثری، با مفاهیم سکولار و مدرنی چون حقوق بشر و مشارکت عرفی ادغام شوند.

برای درک روایت نخست یعنی «بن‌بست و غروب اسلام‌گرایی در مواجهه با دولت مدرن»، بازخوانی تجربه تاریخی «اخوان‌المسلمین» در مصر بسیار روشنگر است. این جریان ریشه‌دار که دهه‌ها به عنوان یک اپوزیسیون قدرتمند فعالیت می‌کرد، پس از بیداری اسلامی در سال ۲۰۱۱ و پیروزی محمد مرسی، سرانجام فرصت ورود به نظم نهادی و در دست گرفتن ماشین دولت را یافت. با این حال، اخوان‌المسلمین نتوانست میان آرمان‌های ایدئولوژیک خود و الزامات پیچیده نهادهای مستقر (مانند ارتش و دیوان‌سالاری مصر) سازگاری ایجاد کند و به دلیل فقدان تئوری منسجم برای نهادسازی، به سرعت در تله ناکارآمدی گرفتار شد. سرانجام با یک کودتای نظامی، این جریان از قدرت حذف، غیرقانونی اعلام و رهبران آن زندانی شدند؛ سرنوشتی تلخ که حامیان نظریه «غروب اسلام‌گرایی» آن را تاییدکننده ناتوانی اسلام سیاسی در ورود به نظم نهادی می‌دانند.

از سوی دیگر، روایت دوم یا همان «پسااسلام‌گرایی» را می‌توان به وضوح در

## مرکز مطالعات راهبردی تسنیم [ ۷ ]

تحولات تاریخی جنبش «النهضة» در تونس مشاهده کرد. این جنبش به رهبری راشد الغنوشی، پس از مواجهه با چالش‌های سهمگین ورود به ساختار قدرت، مسیری کاملاً متفاوت از اخوان مصر در پیش گرفت. رهبران النهضه رسماً اعلام کردند که از «اسلام سیاسی» عبور کرده و خود را گروهی «مسلمان دموکرات» می‌دانند که فعالیت‌های مذهبی (دعوی) را از فعالیت‌های حزبی و سیاسی تفکیک کرده است. در این الگو، جریان اسلام‌گرا برای فرار از حذف شدن و حفظ جایگاه خود در نظم نهادی، به نوعی پراگماتیسم روی آورد و بخش عمده‌ای از هویت آرمانی خود را به نفع ارزش‌های لیبرال دموکراسی تعدیل کرد؛ وضعیتی که امروز النهضه را از یک جنبش تحول‌خواه به یک حزب سیاسی عادی، منفعل و درگیر با بحران‌های جدید تونس تقلیل داده است.

در کنار این دو کلان‌روایت که بر اساس تجربه کشورهای عربی شکل گرفته‌اند، برخی از تحلیل‌گران غربی با نگاهی تقلیل‌گرایانه به تجربه جمهوری اسلامی ایران، تلاش کرده‌اند تا از زاویه تصلب ساختاری به موضوع بنگرند. آن‌ها با تمرکز بر دوران رهبری آیت‌الله خامنه‌ای، تداوم و پیوستگی ایدئولوژیک نظام را صرفاً نوعی مقاومت، مخالفت و مانع‌تراشی در برابر تحولات ساختاری و اقتضائات جهان مدرن تفسیر می‌کنند. از دیدگاه این طیف، پافشاری بر اصول انقلاب، به معنای ناتوانی در هضم شدن در نظم جهانی است و آن‌ها این ایستادگی را عامدانه در نقطه مقابل انعطاف‌پذیری و استحاله (یا به تعبیر آن‌ها واقع‌گرایی) سایر جنبش‌های اسلام‌گرا قرار می‌دهند.

با این وجود، هر سه رویکرد یادشده در تحلیل دقیق «چالش ورود به نظم نهادی» از جنبه‌های متعددی به خطا رفته‌اند که مجال نقد تفصیلی تک‌تک آن‌ها در این مقال نمی‌گنجد. اما با بازخوانی و تبیین حقیقت اندیشه سیاسی و اجتماعی رهبر شهید انقلاب، آشکار می‌شود که اسلام‌گرایی اصیل، نه در هاضمه دولت مدرن نابود می‌شود (مانند مصر) و نه برای بقا نیازمند استحاله در مفاهیم غربی است (مانند تونس). در این اندیشه، ورود به نظم نهادی از طریق خلق ساختارهای بدیع و بازتولید مستمر عقلانیت انقلابی صورت می‌پذیرد؛ الگویی که نشان می‌دهد تحلیل‌های مبتنی بر تصلب یا غروب اسلام‌گرایی، به دلیل درک ناقص از ظرفیت‌های درونی فقه سیاسی، تا چه حد دچار نقص تحلیلی بوده و برای مخاطب آگاه بی‌اعتبارند.

## ◀ ولایت نهادساز؛ الگوی پیوند دین، دولت و جامعه

از منظر نوشتار حاضر، برجسته‌ترین و ماندگارترین تجربه جمهوری اسلامی ایران در عصر رهبر شهید آیت‌الله خامنه‌ای را باید تکوین و بسط پروژه سیاسی نهادسازی اسلامی دانست؛ پروژه‌ای کلان که رسالت اصلی آن، طراحی هندسه‌ای دقیق و کارآمد برای پیوند ارگانیک میان سه ساحت دین، دولت و جامعه بوده است. در کانون این معماری پیچیده، ولایت از سطح یک منبع صرفاً سنتی برای تولید مشروعیت مناسکی فراتر رفته و در قامت یک دستگاه محاسبه‌گر و هوشمند ساختار ساز ظاهر می‌شود. این جایگاه، ولایت را به لنگرگاهی برای تولید مستمر قواعد حکمرانی، مدیریت و حل و فصل تعارضات اجتناب‌ناپذیر ملی و همچنین ضامن بقا و استمرار ساختاری نظام در کوران بحران‌ها تبدیل کرده است.

این الگو، در واقع پاسخی ایجابی و تئوریک به یکی از مهلک‌ترین آسیب‌ها و معضلات در تاریخ جامعه‌شناسی انقلاب‌هاست؛ چالشی که از آن با عنوان دام تصلب دیوان‌سالاری یا محافظه‌کاری ناشی از بروکراتیزه شدن یاد می‌شود. در تجربه بسیاری از انقلاب‌های بزرگ جهان، ورود به فاز دولت‌سازی و تأسیس نهادها، غالباً به معنای بلعیده شدن آرمان‌ها و هضم روحیه دگرگون‌ساز جنبش در ماشین سرد و بی‌روح بوروکراسی مستقر بوده است. با این حال، نوآوری بی‌بدیل فقهی و مدیریتی ایشان، تعریف و تثبیت کلان‌روایت نظام‌سازی به مثابه فرآیندی دائمی، زاینده و جاری بود. در این دیدگاه مترقی «نهادینه‌شدن» مترادف با پایان رسالت انقلاب یا تسلیم شدن در برابر نظم محافظه‌کارانه نیست؛ بلکه سازوکاری است که از طریق آن، بازتولید مستمر قواعد و تکامل ارگانیک ساختارها، بدون کمترین آسیب به بنیادهای ایدئولوژیک، محقق می‌گردد.

ماحصل این نگاه چندبعدی و منحصر به فرد، ایجاد تحولی پارادایمی در ماهیت حرکت‌های بیداری اسلامی بود که توانست اسلام سیاسی را از سطح یک جنبش اعتراضی و اپوزیسیونی صرف، به تراز والای یک الگوی پایدار، پویا و مستقر حکمرانی ارتقا بخشد. این مکتب نهادساز، با درک عمیق از اقتضائات زمانه، ظرفیتی را خلق کرد که نظام اسلامی بتواند در مواجهه با پیچیدگی‌های جهان معاصر، به جای انفعال یا انزوا، به طراحی ساختارهای بدیع بپردازد. دستاورد نهایی این هندسه حکمرانی، برقراری توازنی ظریف، ساختارمند و موفقیت‌آمیز میان حفظ اصالت‌های فقهی و بنیادهای قدسی از یک سو و پاسخگویی منطقی به ضرورت‌های گریزناپذیر تجدد و زیست مدرن از سوی دیگر است.

## مرکز مطالعات راهبردی تسنیم [ ۹ ]

مراحل تحول اسلام سیاسی را از یک جریان سیاسی مبارز پیشاساختاری به جریان سیاسی نهادمند انقلابی توسط رهبر شهید انقلاب را می‌توان به صورت زیر نشان داد.



## فقه حکمرانی و عقلانیت اجتهادی نظام‌ساز

نهادسازی ساختاری، تنها با تکیه بر یک نرم‌افزار فکری پویا امکان پذیر است؛ از این رو، رهبری آیت‌الله خامنه‌ای با بازتعریف بنیادین جایگاه فقه در فرایند حکمرانی، الگویی از عقلانیت اجتهادی را بنیان نهاد که در پنج محور کلیدی زیر قابل تبیین است؛

### ۴ تحول در منطق فقه؛ از تکلیف فردی به اداره جامعه

بنیان فقهی و شالوده معرفت‌شناختی در رویکرد رهبر شهید، بر یک تحول پارادایمی و گذار بنیادین از فقه فردی و مناسکی به فقه کلان حکومتی استوار است. در این منظومه فکری، فقه دیگر در حصار تنگ احکام عبادی و تقلیل یافتن به مجموعه‌ای از فرایض شخصی محصور نمی‌ماند، بلکه در قامت فلسفه عملی و تئوری جامع اداره انسان و جامعه بازتعریف می‌شود. این خوانش، با درک

پیچیدگی‌های زیست اجتماعی در جهان مدرن، فقه را از یک دانش صرفاً حاشیه‌ای و پاسخگو به نیازهای فردی، به متن تحولات کلان آورده و آن را به مثابه نرم‌افزاری قدرتمند برای هدایت، قاعده‌گذاری و ساماندهی تمامی شئون حیات جمعی در ساحت‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی به کار می‌گیرد.

ایشان با آگاهی از این حقیقت که فقه سیاسی شیعه دارای ریشه‌ها و سنت‌های دیرینه‌ای است، مأموریت تاریخی و نوین انقلاب اسلامی را عبور از این سنت نظری به سوی پراتیک نظام‌سازی بر پایه فقه می‌دانستند. در این چارچوب، نظام‌سازی نه یک پروژه پایان‌یافته و ایستا، بلکه یک فرآیند پویا، زاینده و استکمالی تلقی می‌شود که به دلیل ماهیت انسانی ساختارهایش، امکان بروز خطا و کاستی در آن مفروض است. نقطه اوج و بلوغ این عقلانیت فقهی آنجاست که نظام اسلامی با برخورداری از اعتماد به نفس ساختاری، نقص‌های کارکردی خود را واقع‌بینانه می‌پذیرد و به جای انفعال یا پناه بردن به الگوهای وارداتی، ظرفیت اصلاح، خودترمیمی و بازآفرینی را از درون همان قواعد و مبانی نظام جستجو و عملیاتی می‌کند؛ سازوکاری که ضامن بقا و بالندگی مستمر انقلاب در مواجهه با چالش‌های نوپدید است.

### ✦ اجتهاد به مثابه سازوکار حل مسائل حکمرانی

این تحول بنیادین معرفتی، یک نوآوری روش‌شناختی عظیم و کم‌نظیر را در تاریخ فقهت رقم زد. در این هندسه جدید، مکانیزم اجتهاد از کارکرد تقلیل‌یافته و سنتی خود یعنی صرف پاسخگویی به گره‌های ذهنی، استفتائات روزمره و دغدغه‌های شرعی‌آحاد مؤمنین، گامی بلند فراتر نهاد و رسالت خطیر حل و فصل مسائل درهم‌تنیده و پیچیده‌ی جهان مدرن را بردوش گرفت. بدین سان، دستگاه استنباط فقهی از حاشیه امن مباحث نظری خارج شد و به صورت مستقیم، متکفل گره‌گشایی از عرصه‌های کلان و تخصصی نظیر اقتصاد سیاسی، بانکداری، سیاست‌گذاری عمومی و مدیریت دولتی گردید. این ارتقای روش‌شناختی ثابت کرد که فقه پویا، ظرفیت آن را دارد که به عنوان نرم‌افزاری کارآمد و روزآمد، ماشین پیچیده اداره کشور را هدایت کند.

ثمره سیاسی و عینی چنین رویکرد پیشرویی، عبور موفقیت‌آمیز و تاریخی اسلام سیاسی از ساحت انتزاعی شعار، اپوزیسیون بودن و آرمان‌گرایی صرف، به

ساحت انضمامی، ایجابی و عملیاتی سیاست‌گذاری و حکمرانی بود. مطالبه‌ی راهبردی و مستمر ایشان از حوزه‌های علمیه و کانون‌های تولید اندیشه، مبنی بر ورود جسورانه به استنباط قواعد دینی در نظامات تخصصی همچون نظام پولی و مالی، دقیقاً معطوف به پرکردن همان خلأتئوریک و نهادی بزرگی بود که پاشنه آشیل جنبش‌های بیداری اسلامی محسوب می‌شد. در واقع، ایشان با درک عمیق از این حقیقت که فقدان الگوهای سیاستی، همواره جریان‌های اسلام‌گرا را در مواجهه با ماشین عظیم و بروکراتیک دولت مدرن به بن‌بست، ناکارآمدی و نهایتاً شکست می‌کشاند، تلاش کردند تا با پیوند زدن فقهت به عرصه سیاست‌گذاری، این خلأ تاریخی را جبران نموده و اسلام سیاسی را به یک الگوی پایدار برای اداره دولت مدرن تبدیل کنند.

## ۱۴ نظریه قدرت و جایگاه راهبری کلان ولایت

در لایه نظریه قدرت و صورت‌بندی کلان حکمرانی، در اندیشه رهبر شهید، رسالت بنیادین و ذاتی ولایت فقیه، مداخله در جزئیات اجرایی، ورود به هزارتوی بروکراتیک و تصدی‌گری امور روزمره‌ی دولتی نیست؛ بلکه ایفای نقش به عنوان یک قطب‌نمای بیدار برای هدایت کلیت نظام است. در این منطق، رهبری در جایگاه یک لنگرگاه ایدئولوژیک و ناظر عالی‌مقام عمل می‌کند که مأموریت خطیر و اصلی‌اش، مراقبت از جهت‌گیری‌های اصیل انقلاب، تضمین حرکت دستگاه‌ها در مدار آرمان‌های بنیادین و ممانعت از هرگونه انحراف استراتژیک در ارکان کلان نظام است. این رویکرد، ساحت ولایت را از سطح یک مجری تقلیل یافته، به تراز یک معمار و هادی آینده‌نگر ارتقا می‌بخشد.

این تفکیک در عمل به یک پاسخ ساختاری متقن و کارآمد در برابر چالش تاریخی تمرکز و انحصار قدرت تبدیل شد. با نهادینه‌سازی این الگو در هندسه‌ی قانون اساسی، استقلال عمل، پویایی و مسئولیت‌پذیری قوای سه‌گانه به‌طور کامل حفظ و تضمین می‌گردد و ماشین دولت از استقلال کافی برای پیشبرد امور برخوردار می‌شود. در این معماری نهادی، رهبری نه به عنوان رقیبی برای نهادهای مستقر و تقنینی، بلکه منحصراً در جایگاه یک دیده‌بان بصیر و نیروی هماهنگ‌کننده‌ی عالی ایفای نقش می‌کند؛ نیروی توازن‌بخشی که با پرهیز از مداخله‌های غیرضروری، تنها در بزنگاه‌های حساس ساختاری و برای حفظ

انسجام ملی و گره‌گشایی از تعارضات وارد میدان می‌شود تا ضمن مسدود کردن راه بر استبداد و خودکامگی، کارآمدی و انسجام ارکان نظام را نیز پاس بدارد.

## ۴ ولایت مطلقه به مثابه ظرفیت انعطاف نظام

در مواجهه با چالش‌های پیچیده‌ی حکمرانی، ایشان خوانشی بدیع و مترقی از مفهوم «ولایت مطلقه» ارائه دادند که آن را به طور بنیادین از اتهامات رایج ناظر بر استبداد و خودکامگی متمایز می‌سازد. در ادبیات سیاسی مدرن، قید مطلقه غالباً تداعی‌گر قدرت بی‌حدومرز، فردمحور و خودسرانه است؛ اما در این اندیشه سیاسی، ولایت مطلقه نه به معنای رهایی حاکم از قیود شرعی و عقلی، بلکه به مثابه ظرفیتی پویا برای گره‌گشایی از ساختارهاست. در واقع، این مفهوم در تقابل با نگاه‌های تقلیل‌گرایانه، نه به عنوان قدرتی فراتر و ناقض قانون، بلکه به عنوان عالی‌ترین سطح از پاسداری روح قانون و ضامن تبلور عدالت در شرایط پیچیده و پیش‌بینی‌نشده تفسیر می‌شود.

بر اساس این تبیین، ولایت مطلقه نقش حیاتی «قوه انعطاف‌پذیری نظام» را در برابر بن‌بست‌های سخت ساختاری ایفا می‌کند. هر نظم نهادی در مسیر تطور خود ممکن است در تله‌ی تصلب‌های حقوقی، تزاخم احکام یا پیچیدگی‌های دیوان‌سالارانه گرفتار شود؛ جایی که قوانین عادی و رویه‌های بروکراتیک، خود ناخواسته به مانعی در برابر احقاق حقوق عامه یا پیشبرد اهداف کلان جامعه تبدیل می‌شوند. در چنین بزنگاه‌هایی، ولایت مطلقه با تکیه بر عنصر «مصلحت عمومی» وارد عمل شده و به عنوان یک ابزار راهگشا، بن‌بست‌های کور حقوقی را می‌شکند تا نظام اسلامی در چارچوب‌های خشک اداری متوقف نگردد. بدین ترتیب، این ظرفیت سازوکاری هوشمندانه و رهایی‌بخش برای تطبیق الزامات زمانه با اهداف متعالی جامعه است.

این صورت‌بندی نوین از ولایت مطلقه، در نهایت به یک دگرگونی عمیق در منطق قدرت در چارچوب اسلام سیاسی می‌انجامد. در حالی که در الگوهای رایج حکمرانی و عرف سیاست مدرن، قدرت غالباً با مؤلفه‌هایی چون برتری‌طلبی صرف، سلطه و حفظ هژمونی تعریف می‌شود، این خوانش مترقی، هسته مرکزی قدرت را به مسئولیت اخلاقی و تکلیف‌محوری گره می‌زند. در این پارادایم، بسط دایره‌ی اختیارات حاکمیت تنها زمانی معنا و مشروعیت می‌یابد که مستقیماً

در خدمت رفع ستم، بسط عدالت و پاسداری از مصالح امت باشد؛ رویکردی که حکمرانی اسلامی را از یک ماشین سلطه‌گر و بی‌روح، به نهادی هدایت‌گر، به شدت مسئولیت‌پذیر و منعطف در برابر نیازهای متغیر جامعه ارتقا می‌دهد.

## ۴ قدرت، اخلاق و مسئولیت در افق جهانی

امتداد این عقلانیت پویای فقهی، فراتر از مرزهای حکمرانی داخلی، در عرصه معادلات پیچیده نظام بین‌الملل نیز بازتابی عمیق و اخلاق‌مدارانه یافت. بارزترین تجلی این رویکرد را می‌توان در تحریم شرعی و قاطعانه تولید و کاربرد سلاح‌های کشتار جمعی مشاهده کرد؛ اقدامی که با وضع یک قید قدسی و فقهی بر لجام گسیختگی قدرت سخت نظامی، پارادایم‌های رایج امنیتی در جهان مدرن را به چالش کشید. در منطق واقع‌گرایی (رئالیسم) حاکم بر روابط بین‌الملل، دولت‌ها برای حفظ موجودیت و تضمین بقای خویش در کوران نزاع‌های جهانی، به طور طبیعی میل مفرضی به استفاده از هرگونه ابزار بازدارنده و ویرانگر دارند؛ اما این کنش الهیاتی-سیاسی اثبات کرد که در دستگاه فکری و محاسباتی ایشان، حتی در اوج تهدیدات و بحران‌های موجودیتی، ارزش‌های والای اخلاقی و انسانی بر ضرورت‌های بی‌رحمانه امنیتی و نظامی تقدم ذاتی و تخلف‌ناپذیر دارند.

حاکمیت‌بخشیدن به چنین منطق ارزش‌بنیادی، در نهایت به اسلام سیاسی یک وجه هنجاری و اعتبار اخلاقی متمایز در سطح کلان جهانی بخشید. در روزگاری که سیاست بین‌الملل غالباً بر مدار منفعت‌طلبی ماکیاولیستی، ابزارانگاری انسان و منطق عریان زور می‌چرخد، این مکتب فکری توانست با ارائه الگویی از قدرت مقید و مسئولیت‌پذیر، خود را از سطح یک بازیگر صرفاً سیاسی ارتقا دهد. این ایستادگی بر اصول انسانی سبب شد تا این قرائت از اسلام سیاسی، به عنوان داعیه‌دار و مدعی جدی گفتمان جهانی پیرامون اخلاق، افق‌های نوینی را برای صورت‌بندی قدرت بر پایه اخلاق جهان‌شمول ارائه دهد.

## معماری حقوقی قدرت و سازوکارهای نهادسازی

آیت‌الله خامنه‌ای با طراحی یک معماری حقوقی پیشرو، نهادسازی را به عنوان ابزار انتقال آرمان از ساحت نظر به عرصه‌ی عمل در دستور کار قرار دادند که در سه ضلع راهبردی زیر تبلور یافت؛

## ❖ اصل ۱۱ و ترجمه حقوقی آرمان به سیاست عمومی

تجسم عینی پیوند میان فقه حکومتی و ساختار قدرت را باید در بازخوانی جایگاه سیاست‌های کلی نظام و ظرفیت‌های نهفته در اصل ۱۱ قانون اساسی جست‌وجو کرد. در این هندسه، تعیین جهت‌گیری‌های کلان نظام پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت و نظارت بر حسن اجرای آن‌ها، مأموریتی است که به رهبری اجازه می‌دهد آرمان‌های دینی را از تراز توصیه‌های اخلاقی به سطح سیاست‌های عمومی الزام‌آور ارتقا دهد. این فرآیند، بدون آنکه جایگزین وظایف اجرایی یا تقنینی دولت و مجلس شود، چتری راهبردی بر فراز حکمرانی می‌گشاید که هماهنگی کلان اجزای نظام را تضمین می‌کند.

در همین چارچوب معرفتی است که سیاست‌های به ظاهر عملیاتی، در اصل تجسم مبانی معرفتی هستند؛ برای مثال ابلاغ سیاست‌های کلی اقتصاد مقاومتی در حقیقت ترجمه مفهوم ایستادگی به زبان مدیریت منابع و مشارکت مردمی بود تا اقتصاد را از پیوند صرف با بازارهای جهانی به سوی پایداری درونی سوق دهد. کاربرد این سازوکار در ساحت سیاست نیز به خوبی هویدا است؛ یا ابلاغ سیاست‌های کلی انتخابات با تکیه بر اختیارات قانونی رهبری، تلاشی برای نهادینه کردن رقابت سیاسی در چارچوب ثبات، سلامت و وحدت ملی بود؛ به گونه‌ای که کثرت سیاسی مخلّ امنیت کلان جامعه که مصلحتی بسیار بالاتر است، نشود.

علاوه بر این، در حوزه‌های دانش بنیان، ابلاغ سیاست‌های کلی علم و فناوری نشان‌دهنده آن است که در این دستگاه فکری، اسلام سیاسی لزوماً با قدرت سخت تعریف نمی‌شود، بلکه مرجعیت علمی راستون اصلی اقتدار ملی و پیشرانی برای احیای تمدن نوین اسلامی می‌داند. بدین ترتیب، ولایت فقیه در مقام دیدبان عالی، آرمان را به راهبرد تبدیل کرده و با تکیه بر ساختارهای قانونی، مسیر پیشرفت کشور را در حوزه‌های حساس، با دقتی نهادی و نگاهی تمدنی ریل‌گذاری کرده است. این مدل، در حقیقت پاسخ جمهوری اسلامی به چگونگی مدیریت جامعه مدرن بر پایه اصول فقهی است.

## ۴ شوراهای عالی و عقل متصل حکمرانی

نباید نهادسازی را در سپهر اندیشگانی رهبر شهید، تنها در چارچوب ضرورتی بروکراتیک فهم کرد؛ بلکه حقیقت آن، تجسد عینی عقلانیت انقلابی در پردازش از ایده به واقعیت است. بداعت‌های ساختاری نظیر شوراهای عالی، نشانگر درک تغییر ماهوی جغرافیاهای قدرت در جهان معاصر است. در این دیدگاه، آنچه به طور معمول ابزار تلقی می‌شود، در چارچوب یک قلمرو هستی‌شناختی نوپدید و بسیار گسترده‌تر بازتعریف شده که در آن، مرزهای میان حاکمیت، دین و تکنولوژی بازتعریف می‌شوند. این اقدام، نماد عبور آگاهانه از منطق عارضی جنبش به مثابه کنشگری واکنشی و توده‌ای به ثبات استراتژیک «نظام» است.

در پارادایم فقه حکومتی ایشان، بهره‌گیری از فناوری نباید به انحلال هویت در جهانی‌سازی دیجیتال شود. بلکه باید از طریق معماری نهادی، آن را اختیار و به بستری برای سوژگی تمدنی تبدیل کرد. این مدل از حکمرانی، پاسخی بنیادین به چالش مدرنیته‌ی سیال است تا دولت دینی، فراتر از مرزهای مفهومی از مرزهای معنایی خود محافظت کند. بدین‌سان، شوراهای عالی، عقل فعال حکمرانی برای حفظ استقلال در عصر فرامکانی هستند تا در جستجوی فیلسوفانه برای ارزش‌های قدسی در پیچیده‌ترین لایه‌های زیست‌جهان مدرن امتداد یابند.

## ۴ نهادهای رسمی و شبکه‌های اجتماعی بازتولید قدرت

تحلیل نهادی قدرت در جمهوری اسلامی ایران، پرده از گذاری پارادایمی برمی‌دارد که در آن مدل‌های کلاسیک و صلب حکمرانی، جای خود را به یک حاکمیت شبکه‌ای پویا داده‌اند. در این الگوی پیشرو، قدرت در حصار تنگ مجاری بروکراتیک و دیوان‌سالاری‌های فرسوده محصور نمی‌ماند و صرفاً در هرم سلسله‌مراتبی حاکمیت تعریف نمی‌شود؛ بلکه از طریق پیوندی ارگانیک و دوسویه میان نهاد رهبری و لایه‌های گوناگون اجتماعی و حاکمیتی، به شکلی مستمر بازتولید می‌گردد. این شبکه‌سازی تمدنی، در حقیقت عصب مرکزی نظام جمهوری اسلامی ایران است که با عبور از پیوندهای صرفاً اداری، به لایه‌های عمیق زیست اجتماعی نفوذ کرده و تضمین‌گر صیانت از جهت‌گیری‌های کلان انقلابی در میانه تلاطم‌های

سیاسی و بحران‌های ساختاری است. کارآمدی بی‌بدیل این مدل در مقاطع سرنوشت‌ساز و تاریخی، همچون حماسه حضور مردم در دفاع از کیان نظام، گواهی است بر اینکه چگونه قدرت شبکه‌ای، ظرفیت بسیج‌کنندگی و پایداری ملی را در مواجهه با چالش‌های وجودی ارتقا می‌بخشد.

این نهادمندی نشان‌دهنده آن است که اسلام سیاسی در ایران، از سطح یک متن قانونی ایستا عبور کرده و به یک واقعیت ساخت‌یافته و زنده بدل شده است؛ واقعیتی که با حیات شبکه‌ای و تداوم گفتمانی خود، بقای ماهوی نظام را حتی در شرایط سخت محیطی ممکن می‌سازد. در واقع، هندسه‌ی قدرت در جمهوری اسلامی را می‌توان ترکیبی هوشمندانه و مهندسی‌شده از سه مؤلفه‌ی مشروعیت کاریزماتیک مبتنی بر شخصیت متعالی فقیه، شبکه‌سازی منسجم اجتماعی و استقلال نهادی دانست. هدف‌غایی این منظومه‌ی پیچیده، ممانعت از استحاله و انحلال روح انقلابی در ساختارهای سرد، صلب و بی‌روح مدرنیته است؛ به‌گونه‌ای که نظام بتواند ضمن حفظ هسته‌ی قدسی و اصالت‌های ایدئولوژیک خود، با انعطافی ساختارمند، به بازتولید مستمر خویش در بستر زمان و مکان ادامه دهد.

## مقایسه تطبیقی اسلام سیاسی جنبشی و نهادی

برای درک دقیق فرایند تکاملی انقلاب اسلامی در عبور از مراحل اولیه و ورود به ساحت حکمرانی بالغ، ضرورت دارد میان دو ساحت متفاوت از اسلام سیاسی یعنی ساحت جنبشی-مبارزاتی و ساحت نظام‌مند-نهادی تمایز قائل شویم. جدول زیر با هدف تبیین این تحول تدوین شده است؛ گذاری که ذیل مدیریت رهبر شهید انقلاب، با هدف تثبیت کارآمدی و استمرار آرمان‌ها صورت پذیرفت. این مقایسه تطبیقی، به‌وضوح نشان می‌دهد که چگونه اسلام سیاسی، برای رهایی از بن‌بست‌های کلاسیک جنبش‌های اپوزیسیونی و رسیدن به الگویی پایدار از حکمرانی در مواجهه با اقتضائات دولت مدرن، ناچار به بازتعریف بنیادین منابع مشروعیت، ابزارهای کنشگری و سازوکارهای بازتولید قدرت بوده است.

تطبیق ویژگی های اسلام سیاسی جنبشی و اسلام سیاسی نهادی

اسلام سیاسی در قامت ((نظام)) (نهادینه شده) در تجربه ایران عصر شهید آیت الله خامنه ای	اسلام سیاسی در قامت «جنبش» (مبارزاتی)	محور مقایسه
تکیه بر قانون اساسی، اجتهاد فقهی ورآی مردم در کنار نظارت قانونی	بسیج انقلابی و کاریزما	منبع مشروعیت
قانون گذاری، برنامه ریزی کلان، نفوذ رسانه ای و شبکه سازی اجتماعی	اعتراض و بسیج خیابانی	ابزار اصلی اثرگذاری
توجه به اقتضائات منطقی دولت مدرن و بازتعریف آن در قالب فقه حکومتی و حکمرانی	ضدیت یا نفوذ به عنوان هدف	نسبت با دولت مدرن
نظام گسترده تربیت کادر در حوزه، دانشگاه، بسیج و نهادهای فرهنگی و شبکه های اجتماعی واقعی گسترده	حلقه های محدود انقلابی	بازتولید نیروی انسانی
ساختن فرآیندهای پایدار و قانونی برای اینکه سیستم بدون وابستگی به افراد، بماند	وابسته به شرایط بحرانی (اگر بحران نباشد، ضعیف می شود)	دوام و انتقال

از سوی دیگر، ورود به مرحله ی دولت سازی برای هر جریان انقلابی، تنها زمانی به بلوغ و پایداری می انجامد که ایدئولوژی برانگیزاننده، در قالب سازوکارهای عینی حکمرانی نهادمند گردد. در همین راستا، جدول زیر نیز چگونگی عبور از رویکردهای پراکنده به سوی معماری کلان نهادمندی آرمان در عصر رهبری آیت الله خامنه ای را ترسیم می کند. این سازوکارها، در واقع حلقه های واسطی هستند که با هدف پاسداری از روح انقلابی در کالبد بروکراسی مدرن طراحی شده اند؛ به گونه ای که نظام اسلامی نه در هاضمه ی الزامات اداری مستهلک گردد و نه در تصلب ساختاری گرفتار شود. درک این الگوها، برای تحلیل چرایی استمرار اقتدار جمهوری اسلامی در مواجهه با تلاطم های منطقه ای و فشارهای بین المللی، کلیدی است؛ چرا که نشان می دهد چگونه آرمان، با تجهیز به ابزارهای تخصصی و ساختارهای پیش بینی پذیر، به یک واقعیت پایدار در عرصه حکمرانی بدل شده است.

تبيين سازوکارهای «نهادمندی آرمان» در عصر رهبری آیت‌الله خامنه‌ای

سازوکار	ابزار تحقق	مصادیق راهبردی در دوران رهبری آیت‌الله خامنه‌ای	کارکرد در مسیر ثبات نظام
قاعده‌مند کردن قدرت	قانون اساسی و متمم‌های ساختاری	اعمال اصل ۱۱۰ (سیاست‌های کلی) و مدیریت نهادهای حاکمیتی (رسانه و قوای مسلح)	تبدیل شور انقلابی به نظم پیش‌بینی‌پذیر و ایجاد چارچوب برای هدایت کلان کشور
نوسازی ساختار حکمرانی	شوراهای عالی و اسناد بالادستی	تأسیس شورای عالی فضای مجازی، ابلاغ سیاست‌های اقتصاد مقاومتی و الگوی ایرانی-اسلامی پیشرفت	ایجاد عقل متصل برای حل چالش‌های نوپدید که بوروکراسی سنتی دولت از حل آن‌ها ناتوان است
تربیت نیروی تمدن‌ساز	شبکه‌های اجتماعی‌ساز و نهادهای کادرساز	بازتعریف نقش بسیج در لایه‌های تخصصی (استاد، پزشکان، مهندسان و...) و تحول در حوزه‌های علمیه	فراتر رفتن از بسیج توده‌ای و تربیت بدنه مدیران و کارشناسان متخصص و معتقد برای اداره آینده نظام
تولید معنا و حافظه	مهندسی روایت و حافظه تاریخی	طرح مفهوم جهاد تبیین، برجسته‌سازی فرهنگ دفاع مقدس و بازخوانی مستمر مرزهای گفتمانی	جلوگیری از استحاله‌ی فرهنگی و زنده نگه داشتن روح جنبش در کالبد صلب اداری.
گسترش مرزهای نفوذ	دیپلماسی آرمانی و پیوندهای فراملی	حمایت از محور مقاومت و خطاب‌های مستقیم و غیرمستقیم به ملت‌ها	تبدیل اسلام سیاسی از یک جریان داخلی به یک قطب قدرت جهانی و شبکه‌ای از متحدان استراتژیک

## جامعه‌سازی انقلابی و سیاست تولید معنا

ساختارهای قانونی و نهادی، به تنهایی برای بقای یک نظام انقلابی کافی نیستند؛ بلکه نیازمند پشتیبانی مستمر فرهنگی و جامعه‌سازی معنا بنیاد هستند. رهبر شهید انقلاب با درک این ضرورت، سیاست تولید معنا را به عنوان ابزار اصلی صیانت از روح انقلاب در سه لایه‌ی کلیدی زیر تحقق بخشیدند؛

## ۴ تبدیل تجربه تاریخی به نرم افزار حکمرانی

یکی از ساحت‌های بنیادین در عقلانیت راهبردی رهبری، تبدیل انباشت تجربه تاریخی به نرم افزار حکمرانی و ارتقای وقایع از سطح خاطره به سطح سرمایه‌ی نمادین است. در این پارادایم، تاریخ نه یک تابع زمانی سپری شده، بلکه یک قلمرو قدرت آفرین و منبعی برای استخراج مدل‌های کنشگری است. حماسه‌ی دفاع مقدس، برجسته‌ترین تجلی این رویکرد است، که البته تنها یکی از مختصات نقشه‌ی کلان ایشان برای بازخوانی هویت به مثابه ابزار تولید قدرت محسوب می‌شود. در این نگاه، وقایع پرفشار و بحران‌های وجودی، به مثابه‌ی آزمایشگاه‌هایی برای تدوین نظریه‌ی تاب‌آوری تمدنی نگریسته می‌شوند. هدف این رویکرد، ایجاد نوعی عقلانیت پایدار است که در آن، ایستادگی در برابر فشارهای ساختاری جهانی، از سطح واکنش موقت فراتر رفته و به یک فضیلت نهادینه شده تبدیل گردد. تاکید ایشان بر بازتولید ارزش‌ها در ساحت‌های هنری و رسانه‌ای، ضمن تلاش برای روایت آنچه گذشته، نوعی مهندسی شناختی نیز هست که می‌کوشد حافظه‌ی جمعی را به محرک کنش‌گری فعال در برابر چالش‌های جدید بدل کند. در منظومه فکری ایشان، قدرت یک نظام سیاسی در عمق راهبردی معناریشه دارد. ایشان با پیوند زدن لحظات استعلایی تاریخ به ساختارهای تصمیم‌ساز، از نظام در برابر فرسایش معنایی و انحلال در نظم‌های جهانی محافظت کردند. بدین ترتیب، وقایع حماسی از قید زمان رها شده و به یک دستگاه پایدار تولید معنا بدل می‌شوند؛ سازوکاری که وظیفه‌اش تبدیل تجارب تاریخی به سوخت محرک انقلاب در مصاف‌های تمدنی پیش‌رو و مدیریت جهان جدید است.

## ۴ جهاد تبیین و بازسازی مرجعیت معنایی

شهید آیت‌الله خامنه‌ای علاوه بر بازتولید حافظه جمعی، با ابداع مفهوم جهاد تبیین، مسئولیت نخبگان را در حراست از بنیان‌های فکری جامعه بازتعریف کردند. ایشان تبیین را وظیفه‌ای راهبردی برای مقابله با تردیدهای سازمان‌یافته و شک آفرینی‌های هدفمند علیه ریشه‌های انقلاب دانستند. در این نگاه، بقای یک نظم سیاسی به همان اندازه که مدیون اقتدار مادی است، به پویایی فکری و قدرت اقناع‌گری نخبگان در گشودن گره‌های ذهنی و پاسداری از مرزهای معنایی وابسته است.

نکته کلیدی در این آموزه، مرزبندی دقیق میان روشنگری عقلانی و توجیه‌گری مصلحت‌آمیز است. در منظومه فکری ایشان، تبیین تلاشی صادقانه برای ارتقای فهم عمومی و تبیین منطق تصمیمات برمدار حقیقت است، نه به معنای سرپوش نهادن بر کاستی‌ها یا دفاع نابجا از خطاهای اجرایی.

این رویکرد تفاوت‌های بسیار آشکاری با نظام‌های سیاسی رایج دنیا داشته و برای تعالی اسلام سیاسی در دنیای امروز اهمیتی بنیادین دارد؛ چراکه اثبات می‌کند مانایی یک نظام آرمان‌گرا در جهان مدرن، بدون تولید استدلال و جلب اقبال عمومی حتی با اتکا به قوی‌ترین سلاح‌های سخت و مجهز بودن ساخت دولت به استفاده مشروع از ابزارهای قهری ممکن نیست. تبدیل تبیین به یک جهاد مستمر، در حقیقت تلاشی برای گذار از حاکمیت محض به سوی مرجعیت معنایی است. این مدل نشان می‌دهد که اسلام سیاسی برای رقابت با گفتمان‌های رقیب، ناگزیر از مجهز شدن به زبانی استدلالی و عقلانی است تا بتواند وفاداری مردم را نه بر پایه تبعیت صرف، بلکه بر بستر بصیرت و درک عمیق ضرورت‌ها بازتولید کند.

### 🔷 بازتعریف نسبت دین و تجدد از مسیر علم

پیوند میان اسلام سیاسی و نهاد دانشگاه در دوران حضرت آیت‌الله خامنه‌ای را باید تلاشی بنیادین برای عبور از بن‌بست تاریخی میان دین و تجدد دانست. ایشان فرآیند نظام‌سازی رانه در نفی دستاوردهای علمی مدرن و نه در پذیرش بی‌چون و چرای آن، بلکه در تسخیر روح دانش و بازتعریف آن ذیل یک غایت‌شناسی توحیدی جستجو می‌کردند. جنبش نرم‌افزاری و نهضت تولید علم، در حقیقت پاسخی راهبردی به این پرسش بود که چگونه یک نظام قدسی می‌تواند بدون آن که در لیبرالیسم استحاله شود، در لبه‌های دانش جهانی حرکت کند. در این نگاه علم، رکن اصیل اقتدار درون‌زا است.

جهت‌گیری علمی نظام در دوران رهبری ایشان، نشانگر بلوغ سیاسی یک حرکت آرمان‌گراست که رقابت بر سر مرزهای دانش را به جایگزینی برای رویارویی‌های محض نظامی و امنیتی بدل می‌کند. در این نقطه، اسلام سیاسی از یک پروژه دفاعی در برابر مدرنیته غربی، به یک مدعی تمدن‌ساز تبدیل شد که رسالت خود را در احیای مرجعیت علمی جهان اسلام می‌دید. در این دستگاه

فکری، تولید دانش یک فریضه هستی‌شناختی به حساب می‌آید؛ به گونه‌ای که شکاف کاذب میان ساحت قدسی و عرصه عرفی علم در پناه یک مهندسی تمدنی ترمیم شده و دانش به عنوان مهم‌ترین مؤلفه قدرت در عصر جدید، در خدمت عدالت و آرمان‌های متعالی بشر قرار می‌گیرد. این، میراث فکری در جهت پیوند ناگسستنی دین و خرد است.

## گسترش مرزهای معنایی و راهبردی اسلام سیاسی

رهبری شهید آیت‌الله خامنه‌ای با عبور از نگاه محدود ملی، ابعاد راهبردی اسلام سیاسی را به ساحت‌های فراملی و جهانی گسترش داد که در چهار محور اصلی زیر قابل تعریف است؛

### ۴ هندسه حقوقی سیاست خارجی امت‌ساز

در تبیین کلان نسبت اسلام سیاسی با جغرافیای فراملی، پیوند با جهان اسلام به مثابه یک هندسه حقوقی امت‌ساز در کالبد قانون اساسی و سیاست‌های راهبردی نظام تثبیت شده است. این رویکرد، با ابتنا بر «اصل وحدت»، دولت را موظف ساخت تا مسیر حکمرانی را بر پایه انسجام سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جهان اسلام ریل‌گذاری کند؛ رویکردی که تلاش داشت امت را از یک مفهوم کلامی به یک واقعیت ساختاریافته در روابط بین‌الملل مبدل سازد.

ایشان با تکیه بر مبانی فقهی و حقوقی، پارادایمی را در سیاست خارجی بازتعریف کردند که میان نفی سلطه و دفاع از حقوق مستضعفان، توازنی نهادی برقرار می‌کرد. این الگوی تمدنی، در حالی که بر حفظ حاکمیت ملی و نفی هرگونه مداخله‌گری تأکید داشت، هم‌زمان رسالتی فرامرزی برای حمایت از رهایی‌بخش‌ترین جنبش‌های عدالت‌خواه قائل بود. در واقع، اسلام سیاسی در این قرائت، به یک نظریه حقوقی متعالی مجهز شد که در آن، مرزهای جغرافیایی مانع از تعهدات اخلاقی و انسانی نمی‌گردید. این ساختار فکری، موفق شد پیوندی ارگانیک میان مصالح دولت و ارزش‌های امت ایجاد کند، به گونه‌ای که کنش‌گری منطقه‌ای ایران، نه به مثابه یک توسعه‌طلبی ملی، بلکه به عنوان یک وظیفه ساختاری در جهت ایجاد نظم عادلانه و رهایی از بند قطب‌بندی‌های ظالمانه و هم‌زمان در راستای تأمین منافع ملی تثبیت شود.

در فرجام این فرآیند بود که نهادسازی در عرصه بین‌الملل از لایه شعارهای سیاسی به لایه تولید‌گفتمان مقاومت ارتقا یافت. این رویکرد، اسلام سیاسی را از انفعال در برابر ساختارهای حاکم بر جهان خارج کرد و به آن هویت یک بازیگر ارزش‌مدار بخشید که از زبان حقوق عمومی برای گفتگو با وجدان‌های بیدار بهره می‌گیرد. میراث ایشان در این ساحت، پی‌ریزی نظامی بود که حمایت از حقوق مسلمانان و مظلومان راستون فقرات هویت تمدنی خود می‌داند.

### ❖ مقاومت و صورت‌بندی فراملی قدرت مردم‌پایه

در سپهر اندیشه‌ی سیاسی شهید حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، مفهوم مقاومت از تراز یک گزاره‌ی دفاعی یا شعار منطقه‌ای، به سطح یک پارادایم تمدنی و الگوی حکمرانی فراملی ارتقا یافت. ایشان با بازتعریف تجربه‌ی دفاع مقدس، آن را از یک واقعه‌ی تاریخی به یک «نرم‌افزار راهبردی» تبدیل کردند که فراتر از جغرافیای شیعی، به الگویی برای عاملیت سیاسی در میان ملت‌های تحت ستم در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین مبدل شد. این تحول نشان‌دهنده‌ی آن است که اسلام سیاسی در این دوران، موفق شد نظریه‌ی ایستادگی را به مثابه یک مفصل‌بندی نوین میان حقوق فطری بشر و اراده‌ی ملی به جهان عرضه کند، به گونه‌ای که مقاومت به عنوان جوهر هویت بخش نظم‌های مستقل تعریف گردید.

این بازتعریف، البته در ساحت بین‌المللی با دو روایت متعارض بازشناخته شده است؛ از یک سو، در درون منظومه‌ی اسلام سیاسی، مقاومت به عنوان یک حق اخلاقی و الهی برای نفی سلطه و بازگشت به کرامت انسانی تبیین گشت؛ اما از سوی دیگر، در روایت‌های امنیتی و تحلیل‌های قدرت‌های غربی، همین نهادسازی موفق، تحت عناوین توسعه‌ی نفوذ ژئوپلیتیک و مدیریت بازیگران غیردولتی مورد خوانش قرار گرفت. این تباین در لایه‌های معنایی، بیش از هر چیز گویای آن است که پروژه‌ی مقاومت توانسته است هژمونی تک‌بعدی غرب را در عرصه‌ی عمل به چالش بکشد. در واقع، تبدیل شدن ایران به لنگرگاه مجموعه‌ای از پیوندهای فراملی، محصول ترجمه‌ی فقه جهاد به زبان منطق قدرت و توازن‌های راهبردی بود که لرزه بر اندام نظم‌های تحمیلی انداخت.

پیامد این عقلانیت سیاسی آن بود که اسلام سیاسی نهادینه شده، صاحب یک وجهه‌ی هنجاری در جهان اسلام و یک قدرت واقع‌گرایانه در نظام بین‌الملل

گردید. میراث ایشان در این عرصه، خلق نوعی بازاریابی و ساختاری بود؛ به گونه‌ای که پیوند میان ملت‌های مقاومت، از پیوندهای سنتی و لرزان دیپلماتیک به سوی شبکه‌سازی تمدنی حرکت کرد. بدین ترتیب، مقاومت به جای آنکه صرفاً واکنشی به تهدید باشد، به یک سبک زندگی سیاسی و یک زیرساخت حکمرانی بدل شد که توانست قدرت نرم انقلاب را در عمق استراتژیک جهان در حال گذار نفوذ دهد و به صدای بلند عدالت‌طلبی در سده‌ی جدید تبدیل شود. این همان نقطه‌ای است که در آن، ایمان و راهبرد با یکدیگر پیوند خورده و جبهه‌ای جهانی علیه یک‌جانبه‌گرایی ساخته شد.

## ۴ وحدت اسلامی و منطق تمایزگذاری گفتمانی

یکی از ابزارهای راهبردی در دستگاه فکری و گفتمانی رهبر شهید انقلاب برای ارتقای اسلام سیاسی در جهان اسلام، تدوین یک منطق تمایزگذاری دقیق میان جریان‌های اصیل و جریان‌های انحرافی است. در این منظومه، اتحاد مسلمین هرگز به معنای تسامح با هرگرایشی که خود را دینی می‌نامد، نیست؛ بلکه مستلزم یک مرزبندی معرفتی و سیاسی است که جریان‌های اسلام انقلابی و عزت‌مداران از جریان‌های اسلام وابسته، سازش‌کار و منفعل تفکیک می‌کند. این تمایز، فراتر از یک بحث نظری، سازوکاری است که به امت اسلامی کمک می‌کند تا جریان‌هایی را که با بهره‌گیری از ادبیات دینی، در خدمت اهداف سلطه‌گران جهانی، اشرافیت مالی یا محافظه‌کاری‌های قدرت‌طلبانه قرار گرفته‌اند، شناسایی و طرد نماید.

کارکرد بنیادین این تمایزگذاری، تولید معیارهای دقیق برای تشخیص جهت‌گیری‌های جریان‌های دینی است؛ چراکه بسیاری از جریان‌ات مدعی اسلام در منطقه، در مواجهه با چالش‌های جهانی، به جای ایستادگی بر اصول، دچار استحاله در الگوهای غربی حکمرانی یا رفاه‌طلبی طبقاتی شده‌اند. در واقع، این مرزبندی، سنگری برای حفاظت از هویت تمدنی اسلام در برابر هجوم ارزش‌های بیگانه است. با این منطق، اسلام سیاسی تنها زمانی قادر است در سطح جهان اسلام به عنوان یک نیروی پیشران و متحدکننده ایفای نقش کند که بتواند اسلام ناب عدالت‌خواه را از انواعی که به ابزار توجیه وضع موجود یا ابزار دست قدرت‌های استکباری بدل شده‌اند، متمایز سازد.

## ۴ ورود مستقیم اسلام سیاسی به میدان جهانی روایت

ویژگی ممتاز دوران آیت‌الله خامنه‌ای در مقایسه با بسیاری از رهبران اسلام‌گرا، تلاش برای گفتگو با افکار عمومی غیرمسلمان نیز بود؛ تلاش هدفمند برای شکستن محاصره‌ی تبلیغاتی و آغاز گفتگوی مستقیم با افکار عمومی جهان غیرمسلمان. نگارش نامه‌های سرگشاده به مخاطبان جهانی (برای نمونه نامه به جوانان اروپا و آمریکای شمالی) عملیاتی گسترده در میدان جنگ روایت‌ها بود. ایشان در این نامه‌ها، با فراخوان مخاطبان به رجوع مستقیم به منابع اصیل اندیشه‌ی اسلامی، تلاش کردند تا با تکیه بر حافظه‌ی تاریخی جوامع غربی از جمله پیوند میان استعمار، برده‌داری و جنگ‌های قرون اخیر، فرآیند قضاوت‌های کلیشه‌ای و اسلام‌هراسانه را به چالش بکشند و ریشه‌های واقعی بحران‌های امروز را تبیین نمایند.

از منظر نهادمندی اسلام سیاسی، این کنش‌گفتمانی واجد دلالتی بسیار عمیق است؛ چرا که نشان می‌دهد گفتمان انقلاب در عصر ایشان، از حصار تنگ ادبیات صرفاً داخلی و محلی عبور کرده و به زبان مخاطب جهانی مجهز شده است. با طرح نقادانه‌ی نسبت میان قدرتهای بزرگ با پدیده‌ی تروریسم و تأکید بر لزوم ایجاد کانال‌های تعامل شرافتمندانه میان جهان اسلام و سایر فرهنگ‌ها، این نامه‌ها عملاً اسلام سیاسی را از انفعال تدافعی خارج کرده و به کنشگری فعال در سپهر عمومی جهانی بدل ساختند. این رویکرد، نشانگر بلوغ فکری نظام در تبدیل اندیشه‌ی انقلابی به یک پیام جهانی قابل فهم است؛ حرکتی که نشان می‌دهد اسلام سیاسی برای تثبیت جایگاه نهادی خود در نظم جهانی به حضوری مقتدرانه، منطقی و گفتمانی در کانون تحولات افکار عمومی بین‌الملل نیاز دارد.

## تجربه ایران و بازآرایی افق اسلام‌گرایی معاصر

پژوهش‌های بنیادین در حوزه مطالعات اسلامی نشان می‌دهد که انقلاب اسلامی ایران، فراتر از یک تعبیر سیاسی محلی، به مثابه‌ی یک نیروی پیشران گفتمانی بر جریان‌های اسلام‌گرای شیعی و سنی تأثیرگذار بوده است؛ تأثیری که اگرچه در شکل بروز، تنوع و گاه تناقض‌هایی را نشان می‌دهد، اما همواره به عنوان یک نقطه عطف مرجع برای تمامی جنبش‌های بیداری اسلامی عمل کرده است. در این تحلیل‌ها، تجربه ایران برای بسیاری از این جریان‌ها، هم منبعی برای الهام‌بخشی

بوده و هم عرصه‌ای برای جدل‌های تئوریک پیرامون چگونگی نسبت دین با قدرت دولتی. در واقع، آنچه این تجربه را متمایز می‌سازد، توانمندی آن در انتقال گفتمان اسلام‌گرایی از حاشیه به متن تحولات ساختاری است.

هسته مرکزی این موفقیت، در درک دقیق این گزاره نهفته است که اسلام سیاسی تنها زمانی می‌تواند از یک جنبش اپوزیسیونی به یک واقعیت نهادی پایدار بدل شود که فراتر از تولید ایدئولوژی، به ساختارسازی کارکردی روی آورد. تجربه ایران به وضوح نشان داد که قدرت‌گیری جریان‌های اسلامی مدیون ایجاد شبکه‌های گسترده‌ی اجتماعی و نهادهای پشتیبان است که پیوند میان حاکمیت و مردم را نهادینه می‌کند. بدین ترتیب، درس بزرگ این مدل حکمرانی برای تمامی جریان‌های اسلام‌گرا این است که اسلام سیاسی در فقدان یک پایه‌ی نهادی مستحکم که متکفل تأمین نیازهای عینی جامعه باشد، محکوم به فرسایش، انزوا، انفعال و در نهایت خاموشی است؛ چرا که تنها با وجود سازماندهی اجتماعی و سیاسی قدرت می‌توان ایدئولوژی را به نظم قدرتمند حکمرانی ترجمه کرد.



## یک نگاهت

در دوران رهبری حضرت آیت‌الله شهید سیدعلی خامنه‌ای، اسلام سیاسی در ایران از مرحله شور انقلابی و صرفاً نفی نظم پیشین، به بلوغ عقلانیت نهادی و مهندسی قدرت عبور کرد و ضمن صیانت از روح آرمانخواهی، به معماری منسجمی برای اداره جامعه مبدل شد. این تحول بر سه ستون استوار است؛ نخست، تدوین متون بالادستی و سیاست‌های کلی که مفاهیم فقهی را به زبان حقوق عمومی و مدیریت کلان ترجمه کرد؛ دوم، منظومه فکری و گفتمانی ایشان که با ابداع مفاهیم، مبانی نظری اداره کشور را تبیین نمود؛ و سوم، توسعه بازوهای راهبردی، امنیتی و اجتماعی که نفوذ ایدئولوژیک نظام را در داخل و خارج تثبیت کرد. جوهر نظری این تحول را می‌توان ولایت نهادساز نامید.

مرکز  
مطالعات  
راهبردی  
تسنیم

